

# دکتر جیمز اس. اشپیگل، اخلاق مسیحی، جلسه ۱۸ حقوق حیوانات

جیم اشپیگل و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر جیمز اشپیگل در تدریس اخلاق مسیحی است. این جلسه ۱۸، حقوق حیوانات است.

بسیار خوب، آخرین موضوع ما در اینجا حقوق حیوانات است.

و به این سوال خواهیم پرداخت که حیوانات چه حقوقی، در صورت وجود، دارند؟ و به طور متناظر، ما چه نوع وظایف یا تعهداتی نسبت به حیوانات داریم؟ حال، بحث برانگیزترین اقدامات مربوط به مسائل حقوق حیوانات، مربوط به مزارع صنعتی و تحقیقات زیست‌پزشکی است. در اینجا برخی از آمارهای مربوط به مزارع صنعتی آورده شده است. در سطح جهان، حدود ۷۰ میلیارد حیوان مزرعه برای مصرف پرورش داده می‌شوند.

در ایالات متحده، ۹۹٪ از حیوانات مزرعه در دامداری‌های صنعتی پرورش می‌یابند. اکثر آنتی‌بیوتیک‌ها در سراسر جهان به حیوانات مزرعه خورنده می‌شود. حقایق مربوط به ظلم به حیوانات در دامداری‌های صنعتی نشان می‌دهد که ۹۴٪ از آمریکایی‌ها معتقدند حیواناتی که برای مصرف پرورش داده می‌شوند، نباید رنج بکشند.

که با توجه به میزان مصرف گوشت آمریکایی‌ها، ممکن است رقم بسیار بالایی باشد. دامداری صنعتی عامل اصلی هدررفت آب در ایالات متحده است. حدود ۲۶۰ میلیون هکتار از جنگل‌های ایالات متحده برای تولید غذا برای حیوانات مزرعه قطع شده‌اند.

در ایالات متحده، تخمین زده می‌شود که ۴۰ درصد از انتشار گازهای گلخانه‌ای کشاورزی از مزارع صنعتی ناشی می‌شود. در سطح جهانی، گاوهای شیری روزانه ۳.۷ میلیارد گالن مدفوع تولید می‌کنند که به عنوان تأثیر قابل توجهی بر محیط زیست ذکر شده است. تعدادی از این مسائل از نظر زیست‌محیطی برجسته هستند.

پدر جنبش معاصر حقوق حیوانات، پیت سینگر است. او در کتاب خود با عنوان «آزادی حیوانات» که در سال ۱۹۷۵ منتشر شد، به دفاع از حقوق حیوانات می‌پردازد. او زمان زیادی را صرف آگاه‌سازی خوانندگان از حقایق مربوط به دامداری صنعتی می‌کند.

بنابراین، تز او این است که همه حیوانات شایسته توجه برابر هستند. همه حیوانات شایسته توجه برابر هستند. او خاطرنشان می‌کند که برابری یک ایده اخلاقی است.

این یک ادعای واقعیت نیست، چیزی که کاملاً بدیهی به نظر می‌رسد. در واقع، هیچ دو نفری از نظر جسمی یا فکری دقیقاً شبیه هم نیستند. اما برابری چیزی است که همه ما آن را به عنوان یک ارزش و آرمان مهم و قابل توجه در جامعه خود تأیید می‌کنیم.

او خاطرنشان می‌کند که این یک ایده اخلاقی است، نه یک ادعای واقعیت. نگرانی برای دیگران نباید به توانایی‌های آنها بستگی داشته باشد. این موضوع در مورد حیوانات نیز صدق می‌کند.

به همین دلیل، ما باید گونه‌گرایی را محکوم کنیم. او اصطلاح گونه‌گرایی را ابداع می‌کند که از یک نظر شبیه جنسیت‌گرایی یا نژادپرستی است. این روشی برای برجسب زدن به کسانی است که به خاطر نوع خاصی از تعصب یا پیش‌داوری گناهکار هستند.

او گونه‌گرایی را به عنوان یک تعصب یا نگرش جانبدارانه نسبت به منافع اعضای گونه خود و علیه منافع اعضای گونه‌های دیگر تعریف می‌کند. بنابراین، ما نباید این تعصب را حفظ کنیم. این یک تعصب طبیعی است. او استدلال می‌کند که صرفاً به این دلیل که ما چنین تعصبی داریم، این دلیل اصلی شیوع گونه‌گرایی است.

ما به عنوان انسان کنترل امور را در دست داریم. ما گاوها، خوک‌ها، مرغ‌ها و سایر حیوانات را کنترل می‌کنیم، بنابراین، به راحتی می‌توانیم خودمان و منافع خودمان را به قیمت قربانی کردن این حیوانات ترجیح دهیم. فقط به این دلیل که ما کسانی هستیم که عملکردهای شناختی بالاتری داریم و کنترل امور را در دست داریم.

اما این چیزی نیست که هیچ نوع امتیاز اخلاقی را از جانب ما توجیه کند. او به نقل از او می‌گوید که ظرفیت رنج بردن و لذت بردن پیش‌نیاز داشتن منافع است. و هر موجودی که می‌تواند رنج برد، صرفاً به این دلیل که رنج می‌کشد، دلیل کافی برای به رسمیت شناختن این است که آنها دارای حقوق هستند.

اگر حیوانی بتواند رنج بکشد، پس علایقی دارد. و اگر علایقی دارد، پس حقوقی هم دارد. او می‌گوید مشخص کردن مرز توجه به دیگران با برخی ویژگی‌های دیگر، مانند هوش یا عقلانیت، به معنای تعیین خودسرانه آن است، بنابراین چه معیاری را باید به عنوان راهی برای تعیین محل مناسب توجه به موجود دیگر انتخاب کنیم؟ او می‌گوید هر معیاری که برای مشخص کردن انتخاب کنیم، کسانی که حق حیات دارند، شامل همه و فقط اعضای گونه خودمان نخواهند بود.

اگر پستانداران عالی را به دلیل نداشتن سطح خاصی از هوش، کنار بگذاریم، آنگاه با این کار، برخی از انسان‌ها را نیز کنار خواهیم گذاشت، زیرا برخی از پستانداران عالی، نخستی‌سانان عالی، وجود دارند که به دلیل سن یا به دلیل مشکلات رشدی، در صورت وجود ناتوانی شناختی-رشدی، از برخی از انسان‌ها باهوش‌ترند. بنابراین سینگر استدلال می‌کند که بهترین معیاری که داریم، ظرفیت رنج کشیدن است. اما او به این ایراد می‌پردازد: اگر حیوانات قادر به رنج کشیدن نباشند چه؟ اگر دکارت درست بگوید و حیوانات اساساً ماشین باشند؛ هیچ آگاهی و توانایی رنج کشیدنی وجود نداشته باشد چه؟ پاسخ سینگر به این سوال دوگانه است.

ما دلایل خوبی داریم که باور کنیم حیوانات می‌توانند رنج بکشند، فقط به عنوان یک قیاس. وقتی به نحوه واکنش آنها نگاه می‌کنیم، اگر فقط روی دم سگ یا گربه پا بگذارید، آنها پارس می‌کنند یا جیغ می‌زنند. این نوع رفتاری است که با تجربه درد و داشتن یک وضعیت روانی منفی سازگار است.

خب، این هم از آن و بعد، ما همچنین، فقط از روی شباهت‌های فیزیولوژیکی، می‌دانیم که حیوانات درد را حس می‌کنند. سیستم عصبی مرکزی آنها آنقدر شبیه سیستم عصبی مرکزی ماست، به خصوص در بین پستانداران، که آنها باید درد و لذت را خیلی شبیه ما حس کنند.

بنابراین، حیوانات قادر به رنج کشیدن هستند و همچنین قادر به تجربه لذت نیز می‌باشند. او خاطرنشان می‌کند که اگرچه ظرفیت رنج کشیدن به این معنی است که حیوانات مستحق ملاحظات اخلاقی هستند، اما به این معنی نیست که آنها مستحق همان ملاحظات اخلاقی هستند که برای انسان‌ها وجود دارد. بنابراین، او در اینجا کمی در موضع خود ظرافت ایجاد می‌کند.

یکی دیگر از مدافعان حقوق حیوانات، تام ریگان است که استدلال متفاوتی ارائه می‌دهد. استدلال او برخلاف استدلال سینگر، مبتنی بر استدلال فایده‌گرایانه نیست. ریگان استدلال می‌کند که همه حیوانات صرفاً به این دلیل که نوعی آگاهی و حالت هوشیاری اولیه دارند، از ارزش ذاتی یکسانی برخوردارند.

بنابراین، باید با آنها با احترام رفتار شود. آنها سوژه‌های زندگی را تجربه می‌کنند و همین برای تضمین داشتن حقوق خاص آنها کافی است. او می‌گوید ارزش ذاتی را نمی‌توان به انسان‌ها محدود کرد زیرا ما از بسیاری جهات با سایر حیوانات بسیار شبیه هستیم.

ما تمایل داریم که هم‌نوعان خود را ارزشمند بدانیم زیرا هر یک از ما یک سوژه‌ی تجربه‌کننده‌ی زندگی هستیم. اما چرا این را به حیوانات دیگر که آنها نیز سوژه‌ی تجربه‌کننده‌ی زندگی هستند، تعمیم ندهیم؟ او می‌گوید که همه حق برابر دارند که با احترام با آنها رفتار شود و به جایگاه یک شیء تنزل داده نشوند. حال، ایرادی که ممکن است در اینجا مطرح شود این است که نه، فقط انسان‌ها ارزش ذاتی دارند زیرا فقط ما هوش خودمختاری و عقل لازم را داریم.

بله، سگ من، آستین، تجربیات واقعی دارد و درد و لذت و غیره را حس می‌کند، اما او واقعاً باهوش نیست قطعاً خودمختار نیست. او برای اهداف یا دیدگاه‌های از پیش تعیین‌شده عمل نمی‌کند. او نمی‌تواند استدلال کند.

پاسخ ریگان به این نوع استدلال، همانطور که سینگر اشاره می‌کند، این است که بسیاری از انسان‌ها، مثلاً نوزادان و بزرگسالان دارای معلولیت ذهنی، این توانایی‌ها را ندارند. با این حال، ما تشخیص می‌دهیم که آنها ارزش ذاتی دارند. بنابراین، اگر قرار است به رسمیت شناختن ارزش ذاتی را به نوزادان یا بزرگسالان دارای معلولیت ذهنی شدید و همچنین نوزادان تعمیم دهیم، باید آن را به حیوانات نیز تعمیم دهیم.

بنابراین، ریگان استدلال می‌کند که همه کسانی که ارزش ذاتی دارند، چه انسان و چه غیرانسان، به طور مساوی از آن برخوردارند. ایراد دیگر این است. چرا باید این ادعا را بپذیریم که همه کسانی که ارزش ذاتی دارند، به طور مساوی از آن برخوردارند؟ این چیزی است که ریگان هرگز نشان نمی‌دهد، و این حوزه‌ای است که به نظر من، او باید بیشتر شبیه پیتر سینگر باشد و تشخیص دهد که همه حقوق، یا در این مورد، ارزش ذاتی، برابر نیستند.

بله، من می‌توانم تشخیص دهم که یک سگ یا گربه یا شامپانزه ارزش ذاتی دارند، اما این به این معنی نیست که این حیوانات همان ارزش ذاتی انسان‌ها را دارند. حال، در مورد تحقیقات زیست‌پزشکی، می‌توانیم بررسی کنیم اخلاق تحقیقات زیست‌پزشکی روی حیوانات چگونه است؟ آیا این از نظر اخلاقی مجاز است؟ تعدادی از طرفداران سرسخت حقوق حیوانات وجود دارند که با این مخالفند. من فرض می‌کنم که ریگان و سینگر به دلایلی که در منطق استدلال‌هایشان برای حقوق حیوانات مشهود است، با این امر مخالف خواهند بود.

آر. جی. فرای از استفاده از حیوانات در تحقیقات پزشکی حمایت می‌کند و جالب اینجاست که او از موضع خود دفاع می‌کند، بدون اینکه اصلاً به مفهوم حقوق متوسل شود، مفهومی که به نظر او مملو از مشکلات است. استدلال او مبتنی بر مفهوم کیفیت زندگی است که به «متاسفم» متوسل می‌شود، مفهومی که افراد با هر نوع اعتقاد اخلاقی می‌توانند آن را تأیید کنند. او خاطرنشان می‌کند که این کیفیت زندگی یک موجود است که تعیین می‌کند آیا شایسته توجه اخلاقی است یا خیر.

او می‌گوید جایگاه اخلاقی به این بستگی دارد که آیا یک موجود، سوژه‌ای تجربی با مجموعه‌ای از تجربیات در حال وقوع است که بسته به کیفیت آنها، می‌تواند زندگی موجود را خوب یا بد کند. او می‌گوید ارزش یک زندگی تابعی از کیفیت آن، کیفیت غنای آن و غنای ظرفیت‌ها یا دامنه غنی‌سازی آن است. و از آنجا که زندگی حیوانات کیفیت خاصی دارد، زندگی آنها ارزش دارد، اما نه همان ارزش زندگی یک انسان بالغ عادی.

من فکر می‌کنم این نوعی از صلاحیت است که کسی مثل ریگان باید پذیرای آن باشد. فرای این تصور سینگر را که این گونه‌پرستی است، به چالش می‌کشد، زیرا بر اساس تعلق ما به گونه‌ی انسان نیست که زندگی ما نسبت به حیوانات ارزش بیشتری دارد. این فقط بر اساس این واقعیت است که ما کیفیت خاصی از زندگی داریم.

حال، این موضوع سوالات جالبی را در رابطه با دیدگاه فرای مطرح می‌کند، زیرا می‌توانیم پیرسیم، خب، در مورد آن دسته از انسان‌هایی که کیفیت زندگی یکسانی ندارند چه؟ آن دسته از افرادی که از نظر رشدی ناتوان هستند، سطح کیفیت زندگی یکسانی با بقیه ما که عملکرد شناختی بالاتری داریم، ندارند. و به همین دلیل است که فرای در واقع تصدیق می‌کند که آزمایش روی برخی از سوژه‌های انسانی، همانطور که ما روی حیوانات آزمایش می‌کنیم، مناسب خواهد بود، که به نظر من، نوعی تقلیل دیدگاه او به پوچی است، حداقل از دیدگاه یهودی-مسیحی، که او این دیدگاه را اتخاذ می‌کند. اما او کاملاً درست می‌گوید.

باید به خاطر این حرفش به او اعتبار بدهم. اما این رویکردی است که او در کل موضوع تحقیقات زیست‌پزشکی و آزمایش‌های حیوانی اتخاذ می‌کند. خب، اندرو تاردیف، حالا بیا بید به استدلال او برای گیاهخواری پردازیم.

او از الزام به گیاهخواری دفاع می‌کند. او این کار را با استفاده از یک استدلال الهیاتی انجام می‌دهد. او می‌گوید که الزام به اجتناب از کشتن عمدی حیوانات برای غذا یا اجتناب از خرید آنها، حتی اگر خود آنها را نکشد.

بنابراین، استدلال او به خودی خود مخالف خوردن گوشت نیست. او این استدلال را بر اساس چیزی مطرح می‌کند که قبلاً در زمینه اتانازی و خودکشی به کمک پزشک در مورد آن صحبت کرده‌ایم: اصل اثر دوگانه. و او در این زمینه از محقق به نام توماس هیگینز نیز بهره می‌برد.

بنابراین، او اشاره می‌کند که طبق اصل اثر دوگانه، منطقی نیست که یک شر بزرگ را در ازای یک خیر نسبتاً ناچیز مجاز بدانیم. همانطور که تردیف می‌گوید، حتی اگر خیری بر شر مورد نظر غلبه کند، اگر، نقل قول می‌کنم، اثر خوب می‌توانست بدون اثر بد حاصل شود، عمل غیرقانونی است. این به یک شرط در اصل اثر دوگانه مربوط می‌شود، و آن این است که وسیله دستیابی به خیر نباید شر باشد.

شما نباید از شر به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به یک نتیجه خوب استفاده کنید. بنابراین، او در استدلال خود با توسل به کل ایده سلسله مراتب هستی خاطر نشان می‌کند که در نظم خلقت، نوعی سلسله مراتب از موجودات با ارزش و اعتبار بیشتر و بیشتر وجود دارد، از طبیعت بی‌جان گرفته تا مثلاً موجودات میکروسکوپی تا کرم‌ها و حشرات، ماهی‌ها، دوزیستان، خزندگان، پستانداران، انسان‌ها و سپس از طریق سلسله مراتب فرشتگان تا خدا. بنابراین، نوعی سلسله مراتب هستی وجود دارد.

این ایده در دوره قرون وسطی بسیار رایج‌تر بود، اما اینکه او معتقد است کسانی که از سنت یهودی-مسیحی امروز بیرون می‌آیند، باید تأیید شوند، باید مورد تأیید قرار گیرد. بنابراین، انسان‌ها در آن سلسله مراتب بالاتر از حیوانات هستند، که آنها بالاتر از گیاهان هستند، و گیاهان نیز بالاتر از موجودات غیرزنده هستند. ما باید در صورت امکان به این سلسله مراتب ارزش‌ها احترام بگذاریم.

باید هر نوع موجود زنده را به طور مناسب و بر اساس جایگاهش در سلسله مراتب در نظر بگیرد. به همین دلیل است که اکثر ما در مورد کشتن یک مگس یا یک پشه دو بار فکر نمی‌کنیم. اما اگر کسی به همین سادگی یک سگ یا گربه یا حتی یک پرنده را بکشد، وحشت می‌کنیم، زیرا ما به طور شهودی تشخیص می‌دهیم که آنجا سلسله مراتبی وجود دارد.

اگر قرار است حیوانی را بکشید، پس، مثلاً، آن را بکشید، بهتر است دلیل خوبی برای این کار داشته باشید. اما ما هرگز از مردم وقتی روی مورچه‌ای پا می‌گذارند یا مگسی را می‌مکند، دلایل خوبی نمی‌خواهیم. بنابراین وقتی، این مفهوم سلسله مراتب وجود را با اصل تأثیر دوگانه ترکیب می‌کنیم، به نظر می‌رسد که طبق نظر تاردیف، هر زمان که شخصی بتواند با کشتن گیاهان به جای حیوانات به اهداف خود برسد، نمی‌تواند حیوانات را بکشد، زیرا از آنجا که حیوانات از نظر وجودی برتر از گیاهان هستند، انجام این کار در آن شرایط بیش از خشونت لازم خواهد بود.

او می‌گوید در غیر این صورت، کشتن حیوانات برای حفظ زندگی و سلامتی، شرط خیر متناسب را نقض می‌کند، زیرا این کار به معنای نابودی حیوانات برای دستیابی به اهدافی است که می‌توان با هزینه کالاهای گیاهان کمتر به آنها دست یافت. بنابراین، با نقل قولی دیگر از او، تاردیف می‌گوید هر کسی که بتواند با رژیم غذایی گیاهخواری خوب زندگی کند، در صورت ثابت بودن سایر شرایط، موظف به پذیرش آن است زیرا این گزینه بیشترین خیر را برای زندگی و سلامتی او تضمین می‌کند و در عین حال کمترین میزان شر را به همراه دارد. بنابراین اساساً، ایده این است که شما می‌توانید با خوردن محصولات گیاهی به همان اندازه که با خوردن محصولات حیوانی می‌توانید به سلامت و رفاه در زندگی خود دست یابید، به همان اندازه نیز دست یابید.

اگر شما یک رژیم غذایی کاملاً گیاهی داشته باشید و از خوردن گوشت خودداری کنید، با اجتناب از مشارکت در ظلم به حیوانات یا افزایش رنج آنها، کار بسیار خوبی انجام می‌دهید. از نظر جسمی، به همان خوبی که در غیر این صورت عمل می‌کردید، عمل می‌کنید. این به نوعی استدلال دیگری را نادیده می‌گیرد که رژیم غذایی گیاهی در واقع سالم‌تر است.

برخی بر این اساس استدلال می‌کنند، و او در اینجا وقتی در مورد بُعد تغذیه‌ای این موضوع صحبت می‌کند، واقعاً به آن اشاره می‌کند. برای پیشبرد این استدلال نیازی به استدلال در مورد تغذیه نیست. او خاطرنشان می‌کند که رژیم غذایی گیاهخواری، حداقل، به اندازه رژیم غذایی یک همه‌چیزخوار، یعنی گوشتخوار، مغذی است.

و او اشاره می‌کند که اگر بخواهیم دقیق‌تر بگوییم، این رژیم غذایی سالم‌تری است. آنقدر که معمولاً فرض می‌شود وقتی فردی گیاهخوار می‌شود، به دلایل سلامتی است. من می‌دانم که رژیم غذایی بدون ظلم به حیوانات را رعایت می‌کنم.

من معمولاً از گوشت‌های پرورشی کارخانه‌ای اجتناب می‌کنم. و وقتی به مردم می‌گویم که معمولاً از خوردن گوشت اجتناب می‌کنم، می‌گویند، آیا این کار را به دلایل سلامتی انجام می‌دهی یا چیز دیگری؟ چون آنها می‌دانند که اغلب مزایای سلامتی فوق‌العاده‌ای در اجتناب یا به حداقل رساندن گوشت در رژیم غذایی وجود دارد. بسیار خوب، می‌توانید چنین استدلالی بکنید، اما به خاطر بحث او، نیازی به این کار ندارید.

استدلال اخلاقی کافی است. ملاحظه دوم، دسترسی است. در فرهنگ ما، مانند اکثر کشورهای توسعه‌یافته، به راحتی به مقدار زیادی محصولات غذایی غیر حیوانی دسترسی داریم.

و ما می‌توانیم در تمام طول سال یک رژیم غذایی گیاهی بسیار قوی داشته باشیم. بنابراین این برای ما در غرب نگران‌کننده نیست. نمی‌دانم که آیا در اکثریت قریب به اتفاق کشورهای دیگر نیز تا این حد نگران‌کننده خواهد بود یا خیر.

مطمئناً، به من گفته شده که کارآمدتر است. خوردن غلات، سبزیجات و میوه‌ها بسیار کارآمدتر از خوردن گوشت حیواناتی است که از همه این غلات تغذیه کرده‌اند. و بسیاری از این غلات در واقع پروتئین را تأمین می‌کنند.

به طور خاص، آجیل و سایر محصولات غیر حیوانی می‌توانند پروتئین زیادی تأمین کنند. در اینجا به برخی از ایراداتی که گاهی اوقات مطرح می‌شود، اشاره می‌کنیم. یکی از آنها ایراد ناشی از لذت است

گوشت طعم خوبی دارد. جویدن گوشت حس خوبی دارد. و طعمی که از استیک یا گوشت خوک، دنده کبابی یا دنده کبابی می‌گیرید، خوب است.

خیلی‌ها واقعاً بر لذتی که می‌توانیم از خوردن گوشت ببریم تأکید می‌کنند. آیا این دلیل مناسبی برای کشتن حیوانات به منظور به دست آوردن آن نیست؟ تاردیف با اشاره به اینکه غذاهای خوشمزه بدون گوشت، زیادی وجود دارد و لذت خوردن گوشت آنقدر زیاد نیست که رفتار ظالمانه با یک حیوان آن را توجیه کند مخالفت می‌کند. با ظهور برخی از این جایگزین‌های گیاهی همبرگر، فکر می‌کنم این استدلال از طرف او به ویژه قوی است.

من طرفدار پروپاقرص واپر هستم، و نه از برگر کینگ و نه از هیچ کس دیگری پول نگرفته‌ام که این را بگویم. اما برایم شگفت‌انگیز است که چقدر این چیز مزه یک واپر واقعی را می‌دهد. نمی‌توانم تفاوت را تشخیص دهم. بنابراین، احتمالاً حداقل هر دو هفته یک بار غذا می‌خورم، و یک برگر واپر غیرممکن گیر خواهم آورد.

فکر می‌کنم شاید امروز بعد از ظهر یکی بخورم. در واقع، خودم را تشنه‌اش کرده‌ام. اما حالا که با فناوری‌ای که داریم، می‌توانیم جایگزین‌های گوشت بسازیم، شگفت‌انگیز است.

به نظر من، طعم آن به خوبی طعم واقعی گوشت است و این سالم‌تر است زیرا تمام نیتريت‌ها و نیترات‌های موجود در گوشت قرمز واقعی را ندارد. به هر حال، حتی اگر لذت قابل توجهی بیشتر در خوردن گوشت وجود داشته باشد، تاردیف استدلال می‌کند که این لذت برای توجیه کشتن یک حیوان به خاطر آن کافی نیست. ایراد دیگر، ایراد اقتصادی است.

اگر همه گیاهخوار شوند، باعث آشفتگی اقتصادی خواهد شد. این نگرانی‌ای است که برخی ابراز می‌کنند. نمی‌دانم چقدر این استدلال را جدی می‌گیرند، اما گاهی اوقات آن را می‌شنوید.

در پاسخ، تاردیف می‌گوید که حتی اگر همه گیاهخوار شوند، این اتفاق فقط در صورتی مشکلات اقتصادی ایجاد می‌کند که ناگهانی رخ دهد. قرار نیست فردا همه ناگهان گیاهخوار شوند، یا حتی بخش بزرگی از جمعیت گیاهخوار شوند. این اتفاق بسیار تدریجی رخ خواهد داد و بازارها خود را با آن وفق خواهند داد.

ببینید این اتفاق چقدر در رستوران‌ها و فروشگاه‌های مواد غذایی افتاده است. آنها به دلیل افزایش تقاضا برای این نوع غذاها، تغییراتی در ارائه گزینه‌های گیاهی ایجاد کرده‌اند. بازار خود را وفق خواهد داد و این اتفاق به تدریج رخ خواهد داد، بنابراین نیازی به نگرانی در مورد فاجعه اقتصادی ناشی از این موضوع نیست.

اگر مردم این کار را بکنند، خوب، چون مردم به طور فزاینده‌ای نسبت به این موضوع حساس‌تر می‌شوند و عادات غذایی خود را بر این اساس تغییر می‌دهند. خوب، بیابید در ادامه به استدلال‌های کتاب مقدس برای مراقبت از حیوانات نگاهی بیندازیم. چه نوع ملاحظاتی باید در تفکر ما در مورد این موضوع از دیدگاه کتاب مقدس وجود داشته باشد؟ نکته‌ای که می‌توانیم با آن شروع کنیم مربوط به مالکیت الهی است، به این معنی که خدا مالک همه چیز در این جهان است.

او مالک کل کیهان است و این شامل سیاره زمین و هر آنچه در آن است، از جمله انسان‌ها و هر حیوانی که بر روی هر تپه‌ای است و هر پرند و هر درختی می‌شود، همانطور که مزمورنویس در مزمور ۵۰ می‌گوید. زمین و

هر آنچه در آن است از آن خداوند است، مزمور دیگری می گوید. بنابراین، خدا مالک همه چیز است و بی احترامی به هر جنبه‌ای از طبیعت، بی احترامی غیرمستقیم به خداست.

رفتار ظالمانه با حیوانات نه تنها بی احترامی به خودشان، بلکه بی احترامی به خداوند است. بنابراین، ما وظیفه داریم با آنها انسانی رفتار کنیم. ثانیاً، دستورات الهی مربوط به رفتار با حیوانات وجود دارد که به راحتی می توان از آنها چشم پوشی کرد.

به طور سنتی، آنها واقعاً برجسته نشده‌اند، اما در کتاب مقدس وجود دارند. کتاب مقدس در مورد مراقبت از حیوانات دستورالعمل‌های خاصی به ما می دهد. یکی از آنها در خروج ۲۳ آمده است، جایی که خداوند به بنی اسرائیل دستور می دهد که استراحت سبت را به حیوانات نیز تعمیم دهند.

گاوها، گاوهای نر و الاغها نیز باید استراحت کنند. تثنیه ۴: ۲۵ می گوید که هنگام کوبیدن خرمن، دهان گاو را نبندید. و امثال ۱۰: ۱۲ می گوید که پارسایان به نیازهای حیوانات خود رسیدگی می کنند.

این کاری است که یک فرد درستکار انجام می دهد و از حیوانات خود مراقبت می کند. من هر روز صبح وقتی به حیاط خلوتمان و به لانه مرغهایی که چهار مرغمان در آن هستند می روم، به معنای واقعی کلمه به آن آیه فکر می کنم. و به آنها غذای مرغی می دهم و اجازه می دهم از قسمت داخلی لانه بیرون بیایند.

من سعی می کنم در این زمینه هم مرد درستکاری باشم و مراقب مراقبت از این حیوانات بسیار کم هوش باشم. مرغها حیوانات بسیار احمق هستند، جانوران کوچک و عجیب و غریبی. اما من وظیفه دارم، هرچند که هوش بسیار کمی دارند، از آنها مراقبت کنم و نیازهایشان را همانطور که برای گربه و سگم انجام می دهم، فراهم کنم.

و این تنها بخشی از انجام یک وظیفه کتاب مقدسی است، وظیفه فرهنگی مراقبت از خلقت. اما جالب است که این دستورات خاص در کتاب مقدس در مورد مراقبت از حیوانات را بدانیم. سپس، ما قبلاً در مورد سلسله مراتب ایده‌ها صحبت کرده‌ایم، که موجوداتی هستند که از نظر کمالات مختلف خود متفاوتند.

همانطور که در استدلال تاردیف در مورد آن صحبت کردیم، می توان درستی رفتار ما با هر موجودی را بر اساس جایگاه آن در سلسله مراتب ارزیابی کرد. بنابراین، نتیجه اینجا چیست؟ می توان این استدلال را مطرح کرد که ما وظیفه اخلاقی دوگانه‌ای نسبت به حیوانات داریم.

حتی اگر نخواهیم تا آنجا پیش برویم که بگویم حیوانات حقوقی دارند، که البته من چنین ادعایی در مورد حیوانات ندارم، این اصطلاح بیش از حد اغراق آمیز به نظر می رسد. اکثر الهی دانان رفاه حیوانات، مانند استیون وب، فقید و بزرگ، که از دوستان من است، مطالب زیادی در این زمینه نوشته‌اند.

اندرو لیندسی و دیگران تمایل دارند از حقوق زبانی اجتناب کنند. آنها دوست دارند بیشتر در مورد رفاه حیوانات، مراقبت از حیوانات و دلسوزی صحبت کنند. من فکر می کنم این راه درست است.

ما در قبال حیوانات دو وظیفه داریم. اول اینکه از آنها به شیوه‌ای که مورد احترام خداوند باشد مراقبت کنیم. آنها حیوانات خانگی خداوند هستند.

و اگر قصد شکار دارید، یک راه درست برای انجام این کار وجود دارد، از نظر به حداقل رساندن درد و رنج در آنجا. راه‌های غیرمستولانه‌ای برای انجام آن وجود دارد. و اگر قصد دارید گوشتی را بخورید که از راه دیگری به دست آمده است، از حمایت از سیستمی که باعث رنج زیادی می شود، خودداری کنید.

راه‌هایی وجود دارد که می‌توانیم از محصولات حیوانی و فرآوری‌هایی که ذاتاً بی‌رحمانه نیستند، حمایت کنیم. منظور از پرورش آزاد، گوشت خوک، مرغ و گوشت گاو در فضای باز است. این چیزی است که می‌توانیم از آن حمایت کنیم.

یا اینکه کلاً از خوردن گوشت پرهیز کنید. بنابراین، بخش دوم این است که با حیوانات به گونه‌ای رفتار کنیم که متناسب با طبیعت آنها به عنوان موجوداتی آگاه با نیازها و ظرفیت رنج کشیدن باشد. اگر این موارد را در نظر داشته باشیم، شاید به معنای ایجاد برخی تغییرات در رفتار خرید و خوردن باشد.

اما این توصیه من است. این نوعی توجه جدی به رفاه حیوانات است. همچنین ما را بر آن می‌دارد که حمایت خود را، چه مستقیم و چه غیرمستقیم، از دامداری‌های صنعتی مورد تجدید نظر قرار دهیم.

فقط به این دلیل که در دامداری‌های صنعتی، تعداد زیادی از حیوانات فرآوری می‌شوند و این اغلب یا معمولاً شامل میزان مشخصی از ظلم و ستم است. سیرک‌ها، اغلب، حیوانات در این زمینه‌ها به روش‌های شکنجه‌آور آموزش می‌بینند.

چیزی که سال‌های زیادی در سیرک‌ها انجام می‌شد، حداقل در برخی زمینه‌ها، تا حدودی نمونه‌ای از آن است. مثلاً جایی که یک الاغ یا اسب از شیرجه بلند به پایین می‌افتاد و این کار را بدون نیروی زیادی انجام می‌داد. شاید کمی هم تحریک شده بود.

اما به این فکر کنید که برای آموزش یک حیوان برای انجام داوطلبانه این کار چه چیزی لازم است. و آنچه که استفاده می‌شود، میله‌های الکتریکی خواهد بود. پریدن در آن استخر آب به همان اندازه که برای حیوان ترسناک است، ترسناک هم هست.

بهتر از این است که با برق کشته شوند. اما حتی امروزه، در سیرک‌های جاهای مختلف، حیواناتی که برای انجام انواع کارهای غیرطبیعی، بسیار غیرطبیعی، حتی اگر برای چشم سرگرم‌کننده باشند، آموزش می‌بینند بسیار غیرطبیعی هستند. و در بسیاری از موارد، به دلیل رفتار خشن و بدرفتاری است که مربیان را قادر ساخته است تا آنها را وادار به انجام آن شیرین‌کاری‌ها کنند.

تله‌گذاری. تله‌هایی که به ویژه برای گرفتن حیوانات به خاطر پوستشان استفاده می‌شوند، اغلب بسیار بی‌رحمانه هستند. و اگرچه قوانینی وجود دارد که دستورالعمل‌هایی برای نحوه تله‌گذاری و تعداد دفعات بررسی آنها ارائه می‌دهد، اما معمولاً به خوبی اجرا نمی‌شوند.

بنابراین، در بسیاری از موارد، حیوانات ساعت‌ها و ساعت‌ها یا روزها به حال خود رها می‌شوند تا رنج بکشند و به روش‌های بی‌رحمانه‌ای به دام بیفتند. و در نهایت، در زمینه تحقیقات حیوانی، بسیاری از حیوانات به خاطر تحقیقات مشکوک شکنجه می‌شوند. استفاده از حیوانات برای تحقیق در مورد آسیب‌های مغزی و سرطان‌ها یا آموزش افراد در زمینه تکنیک‌های جراحی یک چیز است.

این یک چیز است. اما انجام تحقیقات دردناک، حتی به طرز فجیعی دردناک، روی حیوانات برای آزمایش لوازم آرایشی، همانطور که معمولاً با خرگوش‌ها انجام می‌شود، که در آن مقداری لوازم آرایشی در چشمانشان قرار داده می‌شود، و خرگوش‌ها در جایی مهار می‌شوند که نمی‌توانند از آن دور شوند. آنها به شدت به این موضوع واکنش نشان می‌دهند، اما هیچ کاری نمی‌توانند برای کاهش درد چشمانشان هنگام آزمایش این لوازم آرایشی انجام دهند.

منظورم لوازم آرایشی است. این برای شکوفایی انسان ضروری نیست. بنابراین، ارزش دارد که بررسی کنیم چه نوع محصولاتی به این نوع چیزها وابسته هستند یا نیستند.

و بسیاری از محصولات برجسب گذاری شده‌اند تا نشان دهند که آنها در مزارع کارخانه‌ای پرورش نیافته‌اند یا در فضای باز پرورش داده شده‌اند. شما تخم مرغ و گوشت مرغ پرورش یافته در فضای باز دریافت می‌کنید، و این چیزی است که ما برخلاف تخم مرغ‌های پرورش یافته در مزارع کارخانه‌ای می‌خریم. و ما تخم مرغ‌ها را از مرغ‌های حیاط خلوت خود می‌گیریم که طعم آنها به طور قابل توجهی بهتر از تخم مرغ‌هایی است که از فروشگاه می‌خرید.

بنابراین، اگر نگران طعم، مزه و بُعد زیبایی‌شناختی هستید، یک مزیت دیگر هم برای محصولات حیوانی بدون ظلم به حیوانات یا محصولات پرورش یافته با روش‌های انسانی وجود دارد. در اینجا چند منبع آنلاین وجود دارد که می‌توانید بررسی کنید. یکی از آنها انجمن گیاهخواران مسیحی است.

همچنین سازمان «عیسی برای حیوانات» وجود دارد. و سپس سازمان «هر موجود زنده» وجود دارد که فوق‌العاده است. و بیانیه‌ای وجود دارد که چند سال پیش، حدود پنج سال پیش، تهیه شده است که من آن را امضا کردم و بسیاری از افراد دیگر نیز آن را امضا کرده‌اند.

این متعادل‌ترین، کتاب مقدسی‌ترین و معقول‌ترین چیزی است که من به عنوان نوعی بیانیه سیستماتیک در مورد رفاه حیوانات و اخلاق رفتار با حیوانات از دیدگاه مسیحیت کتاب مقدس دیده‌ام. مطالب خوبی است. بنابراین، بحث ما در مورد این موضوع به پایان می‌رسد.

این دکتر جیمز اشپیگل در حال تدریس اخلاق مسیحی است. این جلسه ۱۸، حقوق حیوانات است.